معرفت شماره 097 - دي 138

امام علي(عليه السلام) و ابعاد تقرّب ايشان به پيامبراكرم(صلي الله عليه وآله)

سيد محمّدابراهيم حسني

مقدّمه

سخن گفتن از علي(عليه السلام) بدان گونه كه شايسته او باشد، به همان اندازه سخت است كه درباره رسول خدا(صلي الله عليه وآله); چه آنكه علي(عليه السلام)جزئي از وجود پيامبر(صلي الله عليه وآله) و رشحه اي از نور او و شمّه اي از كمال رسالت اوست. از اين رو، اين دو بزرگوار را نمي توان جداي از هم تعريف كرد و بايد در كنار هم از آن ها سخن گفت. بدين منظور، بايد به اين دو وجود نازنين، براي ارائه هرگونه تعريف و توصيفي از يكديگر مراجعه كرد.

 اين مقاله در پي يافتن شناختي از حضرت علي(عليه السلام) است، پس بجا و شايسته است كه حق سخن را در خصوص امام علي(عليه السلام) با كلامي از خود رسول اكرم(صلي الله عليه وآله) به جا آوريم كه فرمود: «اگر درخت ها قلم شوند و دريا مركّب، و جنّ و انس در حساب و كتاب آيند، نخواهند توانست فضايل علي(عليه السلام) را به آنچه حق فضل اوست بشمارند.»1

كتاب فضل تو را آب بحر كافي نيست كه تر كنم سر انگشتان و صفحه بشمارم.

 در ادامه به پاره اي از فضايل مولي علي(عليه السلام) و ابعاد تقرّب آن حضرت به پيامبر(صلي الله عليه وآله) از كودكي تا زمان رحلت رسول خدا(صلي الله عليه وآله)و نيز به عنوان امين، نماينده و وصي پس از ايشان مي پردازد.

امام علي(عليه السلام) در كنار پيامبر(صلي الله عليه وآله) از كودكي تا زمان رحلت رسول خدا(صلي الله عليه وآله) در صدر اسلام، براي ارزش گذاري افراد و تعيين درجات، از ملاك هايي همچون «ايمان» (تقدّم و تأخّر در اسلام آوردن) و «هجرت» به همراه پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) و نيز «جهاد» در ركاب رسول اللّه(صلي الله عليه وآله)بهره مي جستند. امام علي(عليه السلام)به اذعان دوست و دشمن، در برخي مقاطع (علي رغم حسادت هايي كه در اين خصوص نسبت به حضرت اعمال مي كردند، و خود را صرفاً به خاطر كبر سن در زمان اسلام آوردن بر حضرت علي(عليه السلام) كه در آن موقع سنّ پاييني داشت، بالاتر و مقدّم مي ديدند)، درهمه اين ملاك ها (حضرت) برتر و جلوتر از ديگران بود; چنان كه رسول خدا(صلي الله عليه وآله)براي اتمام حجّت با مردم، بارها در جمع صحابه خطاب به حضرت فرمود: «يا علي! انتَ اوّلُ المؤمنينَ ايماناً و اوّلُ المسلمينَ اسلاماً، و انتَ مِنّي بمنزلةِ هارونَ مِن موسي»;2 اي علي! تو اولين مؤمن و مسلمان از جهت ايمان كامل و اتم در اسلام آوردن و هوشيارانه و آگاهانه هستي و نسبت تو با من، نسبت هارون است با موسي(عليه السلام). اگر حضرت علي(عليه السلام) نبود براي كسي ممكن نبود برادري درخور و شايسته پيامبر(صلي الله عليه وآله) باشد.

 در آغاز بعثت، كه نداي وحي در «يوم الدار» با (وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)(شعراء: 214) گوش جان پيغمبر خاتم را نواخت و حضرت مكلّف شد ابتدا خويشاوندان و نزديكان خود را به اسلام دعوت كند، حضرت علي(عليه السلام) را مأمور انجام اين كار بزرگ و جمع آوري و دعوت حداقل چهل تن از نزديكان و تشكيل جلسات نمود. حضرت علي نيز حسب امر، چنين كرد. پيامبر سه بار آن ها را فراخواند و فرمود: «مَن يُؤارزني علي هذا الامرِ يَكن اخي و وصييي و وزيري و وارثي خليفتي مِن بعدي»،3 اما آن ها هر سه بار جمع شدند و غذا را تناول كردند، اما هنگام سخنراني رسول خدا(صلي الله عليه وآله)مجلس را ترك و رها كردند و آن را هر سه بار بر هم زدند. اما حضرت علي(عليه السلام) در هر سه شب، به پاس سخن رسول اللّه نشست و بدو ايمان آورد ـ آن هم در سن ده سالگي ـ و در ركاب او ايستاد و ابلاغ او را به جان پذيرا شد و در طريق ابلاغ رسالت نيز او را ياري رساند.4 از اين رو، بارها حضرت علناً و عملا ـ چنان كه حجّت بر همگان روشن گشت ـ اعلان فرمود: «اولين شما آنكه كنار حوض كوثر بر من وارد مي آيد علي بن ابي طالب، اولين مسلمان است.»5

نوري كه هست مطلع آن هل اتي علي است خلوت نشين صومعه اصطفا علي است

مهر سپهر حكمت و جان جهان فضل فهرست كارنامه اهل صفا علي است

آن كس كه با نبي چو به خلوت دمي زدي گرد سرادقات جلال از عبا علي است

اي دل! ز تشنگي قيامت مترس از آنك ساقي حوض كوثر دارالبقاء علي است

داماد و ابن عم شه انبيا علي است.6

 در ابياتي از حضرت علي(عليه السلام) در اين باره ـ يعني ايمان آگاهانه به پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)ـ خطاب به رسول خدا(صلي الله عليه وآله) آمده است:

دعوتَني و علمتُ انّك صادقٌ و لقد صدقت و كنت اميناً

و عرضتُ ديناً و قد علمتُ بانّه مِن غيرِ اديانِ البريّةِ ديناً.

 يعني: تو مرا به دين فراخواندي و من دانستم و يقين كردم كه تو صادقي و از اين رو، تصديقت كردم كه تو امين بر حقي. و تو دين را بر من عرضه كردي و من دانستم كه ديني فراتر از اديان آسماني ديگر و برتر از آن هاست. پس به آن گرويدم.

 از افتخارات بزرگ حضرت همين بس كه اولين مسلمان است و بلافاصله پس از رسالت رسول اكرم(صلي الله عليه وآله) و پيش از دعوت علني اش به دين مبين اسلام ايمان آورد. چنان كه خود از اين افتخار مي گويد: رسول اكرم(صلي الله عليه وآله)هر سال در غار حراء خلوت مي گزيد و من فقط او را مي ديدم و جز من كسي او را نمي ديد و در آن هنگام كه جز در خانه رسول خدا و خديجه هيچ مسلماني راه نيافته بود، من سومين آن ها بودم و روشنايي وحي را از تلألؤ وجود پيامبر مي ديدم و بوي نبوّت را از محمّد(صلي الله عليه وآله) استشمام مي كردم.7

 البته طبق روايتي از رسول خدا(صلي الله عليه وآله)، حضرت علي(عليه السلام) خود وحي را هم مي ديد: اي علي! تو مي شنوي آنچه را من از وحي مي شنوم و تو مي بيني آنچه را من از غيب و وحي مي بينم، آنكه ديگر پيامبري پس از من نخواهد بود (تو امام پس از من هستي.)8

 آن حضرت خود درباره اسلام آوردنش مي فرمايد: خدايا! تو مي داني كه من نخستين كسي هستم كه به حق روي آورد و دعوت حق را شنيد و پاسخ مثبت داد و هيچ كس در نماز گزاردن بر من جز رسول خدا سبقت نگرفت.9 همچنين خطاب به منافقان در پاسخ هتك ايشان فرمود: به اطلاعم رسيده است كه مي گويند: علي دروغ مي گويد. خدا شما را بكشد! بر چه كسي دروغ مي بندم؟ بر خدا، كه من نخستين كسي هستم كه به او ايمان آوردم؟ يا بر پيامبرش، كه من نخستين تصديق كننده او هستم؟10

تا صورت پيوند جهان بود علي بود تا نقش زمين بود و زمان بود علي بود

آن قلعه گشايي كه در قلعه خيبر بركند به يك حمله و بگشود علي بود

آن گرد سرافراز كه اندر ره اسلام تا كار نشد راست نياسود علي بود

آن شير دلاور كه بريدي طمع نفس بر خوان جهان پنجه نيالود علي بود

اين كفر نباشد، سخن كفر نه اين است تا هست علي باشد و تا بود علي بود

چندان كه در آفاق نظر كردم و ديدم از روي يقين در همه موجود علي بود

آن شاه سرافراز كه اندر شب معراج با احمد مختار يكي بود علي بود

آن كاشف قرآن كه خدا در همه قرآن كردش صفت عصمت و بستود علي بود.11

 حقيقت ايمان به خدا در اعماق جان حضرت علي(عليه السلام)چنان قدرتي به او بخشيد كه همه جا در كنار پيامبر و حافظ جان او و مبلّغ رسالت او بود و در اين راه از هيچ قدرت و خطري ابا نداشت و حتي براي چند روز، طاقت دوري از مولايش رسول خدا(صلي الله عليه وآله) را نداشت و اين امتياز بزرگ از آنِ حضرت علي(عليه السلام) بود كه فرمود: من بنده خدا و برادر رسول خدايم و من آن صديق بزرگ طريق پيغمبرم كه هفت سال زودتر از ديگران پشت سر او به نماز ايستادم.12

 پرورش علي(عليه السلام) در دامان پيامبر(صلي الله عليه وآله)

محمّد(صلي الله عليه وآله) و علي(عليه السلام)، دو نورند كه پيش از آفرينش عالم، در تجلّي گاه وحدت درخشيدند و قلم تقدير چنين رقم زد كه عنايت ويژه پيامبراكرم(صلي الله عليه وآله) در عرصه پذيرش و تبليغ دين و نيز تعليم و تربيت، علي(عليه السلام) را شامل گردد; چنان كه احدي را به قدر علي(عليه السلام)چنين توفيق و تقديري رقم نخورد. حجّت راسخ در اين باره، سرپرستي و پذيرش تربيت علي(عليه السلام) به دامان پيامبر(صلي الله عليه وآله)آن هم در سن شش سالگي است; چنان كه قحطي و خشك سالي مكّه را فرا گرفت و خانواده هاي عيالوار از جمله ابوطالب نيازمند ياري ديگران شدند. پيامبر و عمويش عبّاس به ياري ابوطالب شتافتند. حضانت جعفر را عبّاس بر عهده گرفت و پيغمبر با اشتياق و اراده و انتخاب خود، علي(عليه السلام) چهار ساله را پذيرفت و فرمود: من كسي را برگزيدم كه خدا او را براي من برگزيده است. گويي مسئوليت الهي بر اين رقم خورده است كه علي(عليه السلام) فقط در دستان پيامبر(صلي الله عليه وآله)و در كنار او پرورش يابد تا بتواند به اراده الهي، جلوه تمام نماي پيامبراكرم(صلي الله عليه وآله) و ادامه دهنده راه و مبلّغ دين و كلام و در نهايت، خليفه بر حق او گردد. آن حضرت در اين باره نيز با كمال افتخار مي فرمايد: قطعاً شما موقعيت و مقام مرا به سبب خويشاوندي نزديك با رسول خدا و داشتن مقام منزلت مخصوص نزد آن حضرت مي دانيد. او مرا در حالي كه كودك بودم، بر روي دامن خود مي نهاد و بر روي سينه خويش جاي مي داد، مرا در بستر خود نگه داري مي كرد و به تن خود مي چسبانيد و بوي خوشش را به مشام من مي رسانيد. غذا را مي جويد و در دهان من مي گذاشت. او ـ حتي ـ يك دروغ در سخن من نيافت و يك خطا در كار از من نديد.13

 شهيد مطهّري در سخناني با اشاره به اين بعد مهم از امتيازات ويژه امام علي(عليه السلام) در كنار ديگر امتيازات، مي نويسد: «... رسول اكرم(صلي الله عليه وآله)علي را از كودكي پيش خود آورد و در خانه خودش تعليم و تربيت نمود و علي(عليه السلام) با اخلاق عيني پيامبر(صلي الله عليه وآله) از همان اول آشنا شد. راجع به اينكه چطور شد رسول اكرم(صلي الله عليه وآله) علي(عليه السلام)را از همان اول از عموي خود گرفت و نزد خود آورد و حتي او را در خلوتگاه عبادت با خود مي برد، مورّخان عللي نوشته اند; بعضي صرفاً به موضوع، جنبه حق شناسي و كمك به ابوطالب داده اند; زيرا... بعضي مورّخان نوشته اند: سال گراني و سختي پيش آمد، رسول اكرم به دو نفر از عموهايش عبّاس و حمزه پيشنهاد... آن عنايت مخصوص پيامبر(صلي الله عليه وآله) به علي(عليه السلام) از زمان كودكي، مي رساند كه علت اصلي اين تكفّل و تحت نظر گرفتن نشأت و تربيت آن حضرت، مناسبات معنوي بوده; او را تربيت كرد كه در آينده همان سمت را به او بدهد كه هارون به موسي(عليه السلام) داد; يعني معين و كمك و وزير او بوده باشد. خود (امام علي(عليه السلام)) درباره رسول اكرم(صلي الله عليه وآله) و تربيت خود زيردست پيامبر فرمود: "و لقد قَرنَ اللّهُ به مِن لَدن اَن كان خطيماً..."14 او و پيغمبر مانند دو درختي بودند كه از يك ريشه آب مي خورند. تا اين اندازه توافق روحي و تشابه اخلاقيوجودداشته كه خودمي فرمايد: "اَنَا مِن رسول الله (صلي الله عليه وآله): كالصّلو مِن الصلّو و الذّراع من الغَد...;"15 من و پيامبر بسان درختي هستيم كه از يك ريشه رُسته و چون صاعد و بازو پشتيبان هم باشيم. اين سنخيت، كه بين كلمات حضرت علي(عليه السلام) و رسول اكرم(صلي الله عليه وآله)است، ناشي از همان بستگي و همين اصل است.»16

انا اخوا المصطفي لاشريكَ في نَسَبي مَعْه ربيتُ و سبطاه هما ولدي

جدّي و جدُّ رسولِ اللّه متحدٌ و فاطمٌ زوجتي لاقولُ ذي فندِ

صدَّقتُه و جميعُ الناس فيما ظُلَم مِن الضلالةِ والاشراك و النّكد

فالحمدُللّهِ فرداً لا شريكَ له البرّ بالعبد و الباقي بلا أَمّد17

 در آخر هم چنين است كه به فرموده رسول اكرم(صلي الله عليه وآله)، علي(عليه السلام)اولين كسي است كه در كنار حوض كوثر بر آن حضرت وارد مي آيد; چنان كه فرمود: اي علي! تو اولين كسي هستي كه در قيامت نزد حوض كوثر بر من وارد مي شوي تا با آن اوليا و دوستانت را سيراب و دشمنانت را محروم سازي.18

 عشق پيامبر به حضرت علي(عليه السلام) بر اساسي ديني و عقيدتي و بلكه الهي و آسماني است; چنان كه مي فرمايد: اگر همه مردم بر محبت علي اجتماع ميورزيدند، ديگر خداوند دليلي براي خلقت جهنم و آتش حجيم نمي يافت.19

 شاعر چه زيبا سرود:

اي بارگهت قبله گه اهل نياز وي روضه حضرت تو خلوتگه راز

اي ذات خداي را تو مرآت جلي وي نور مبين، كاشف سرّ ازلي

در خانه كعبه زاده اي و زادگهت شد قبله مسلمين به هنگام نماز

در مدح تو اين بس كه نبودي دوزخ لو اجتمع الناس علي حبّ علي

 محبوبيت حضرت علي(عليه السلام) نزد پيامبر(صلي الله عليه وآله)

عشق و علاقه وافر رسول خدا(صلي الله عليه وآله) به علي(عليه السلام)، كه زبانزد عام و خاص و دوست و دشمن بود، ريشه در ايمان حضرت داشت و استوار بر مبنايي آسماني بود; چنان كه حضرت، خود را مأمور به محبّت بر حضرت علي(عليه السلام) در همه حال و نيز بيزاري و انزجار از دشمنانش مي دانست. از اين رو، در روز غديرِ حجة الوداع ذي حجه سال هشتم هجرت بنا به دستور الهي كه فرمود: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَبِّكَ وَ إِن لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...)(مائده: 67)، دست حضرت علي(عليه السلام) را در جمع دوستان و مخالفان بالا برد; چنان كه همه ديدند و اين ندا را از حضرتش شنيدند كه سه مرتبه فرمود: «مَن كُنتُ مولاهُ فهذا علي مولاه اللّهم والِ مَن والاه و عادِ مَن عاداهُ اللهمَّ انتَ تَعلمُ اِنّي اُحبّه فاحبَّ مَن اَحبّه و اَبغضِ مَن ابغضَهُ»;20 هر كه را من مولاي اويم پس از من، علي سرور و مولاي اوست. خداوندا! دوستانش را دوست بدار و دشمنانش را دشمن باش. پروردگارا! تو مي داني كه من او را دوست دارم، پس محبانش را دوست باش و مخالفانش را دشمن.

زين سبب پيغمبر با اجتهاد نام خود، نام علي «مولا» نهاد

گفت: هر كس را منم مولا و دوست ابن عمّ من علي مولاي اوست

كيست مولا؟ آنكه آزادت كند بند رقّيت زپايت بركند

اي گروه مؤمنان! شادي كنيد همچو سرو و سوسن آزادي كنيد.21

 عايشه از جمله دشمناني بود كه همواره در پي اختفاي اين وجه محبت هاي پيامبر(صلي الله عليه وآله) به حضرت علي(عليه السلام) و دشمني و مخالفت با او بود. اما با مشاهده ارادت هاي بي دريغ پيامبر(صلي الله عليه وآله)به حضرت علي(عليه السلام) در همه فرصت ها و موقعيت ها، گاهي زبان به اذعان مي گشود و مي گفت: من به خدا! نديدم مردي را كه پيغمبر بيش از علي دوستش داشته باشد.22

 از جمله روايات مستندي كه در خصوص محبوبيت والاي حضرت علي(عليه السلام)در نزد پيامبر اسلام وارد شده، مي توان به روايت مطوّل و معروف «الرأيه» كه به «يُحبّه لِلّهِ و رسوله»23ختم مي شود، اشاره نمود و نيز روايتي كه در آن حضرت علي(عليه السلام)را صاحب سرّ و لواي خود24 معرفي مي كند و بيان مي دارد كه اسرار نبوّت، حكمت و علوم لدّني اش را به او بخشيده و او را در جمع خمسه آل عبا جاي داده و فرموده است: «اَنَا مَدينةُ العلمِ و علي بابُها و مَن ارادَ العِلمَ فَارادها ببابِها.»25

درست اين سخن گفت پيغمبر است كه من شهر علمم علي ام در است.

 و درست بر همين مبنا بود كه رسول خدا(صلي الله عليه وآله) در ساعات و لحظات آخر عمر شريفش، فرمود: دوستم را بياوريد! همه اطرافيان و صحابه از دوستي ديرينه او با حضرت علي(عليه السلام)خبردار بودند، اما برخي به سبب اغراض سياسي، اوّلي و دومي را جداگانه به محضرش آوردند، اما حضرت از آن ها روي برگرداند و دوباره تأكيد فرمود: دوستم را بياوريد! آن گاه كه چاره اي نديدند، دوست واقعي حضرت، يعني حضرت علي(عليه السلام) را آوردند. چون حضرت علي(عليه السلام) به بالين حضرت رسيد، چشمانش را گشود; چنان كه روحش آرام گرفت و آن گاه علي(عليه السلام) را به آغوش خود چسبانيد تا به راحتي جان به جان آفرين تسليم كرد.

مدحت كن و بستاي كسي را كه پيمبر بستود و ثنا كرد و بدو داد همه كار

آن كيست بر اين حال كه بوده است و كه باشد جز شير خداوند جهان، حيدر كرّار؟

اين دين هدي را به مثل دايره اي دان پيغمبر ما مركز و حيدر خط پرگار

علم همه عالم به علي داد پيمبر چون ابر بهاري كه دهد سيل به گلزار.26

و به حق كسي جز حضرت علي(عليه السلام) شايسته خلافت و وصايت و امانت رسول خدا(صلي الله عليه وآله) نبود; چنان كه اين حكم الهي بر آن رقم خورد: (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُوْلَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ)(واقعه: 10 و 11) و درست به همين دليل است كه خداوند اعلام و ابلاغ حكم وحي را مبني بر خلافت و ولايت حضرت علي(عليه السلام)لازمه و تتمه رسالت پيامبر(صلي الله عليه وآله)مي داند و به او مي فرمايد: اگر چنين نكني، رسالت خود را به انجام نرسانده اي و او خود به درستي پشتيبان و حامي ولايت و تكيه گاه دوستداران و مواليان حضرت است: (وَاللّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ.)(مائده: 67) از اين رو، پيامبر(صلي الله عليه وآله)حضرت علي(عليه السلام) را به عنوان خليفه و دست پرورده و تربيت يافته مكتب نبوّت و ولي و وصي و بلكه مكمّل رسالت خود به مردم معرفي و اعلام مي دارد: براي هر پيامبري وصي و جانشيني شايسته است و چنين كسي براي من همانا علي است و لاغير. پس سخن او را بشنويد و از او فرمان بريد.27

روزي كه شد از جام ولا مستْ محمّد از شوق علي داد دل از دست محمّد

آن روز كه با پرتو خورشيد ولايت ره را به شب از چار طرف بست محمّد

از مژده «اكملت لكم دينكم» آن روز شد شاد و زهر بندِ غمي رست محمّد

صحراي غدير است زيارتگه دل ها آنجا كه شد از جام طرب مست محمّد

تا بر همه ابلاغ شود حكم خداوند بر عرشه منبر شد و بنشست محمّد

تا جلوه حق را به تماشا بنشيند بگرفت علي را به سر دست محمّد

با دست علي بود كه بت هاي حرم را از پاي درافكنده و بشكست محمّد

هر بند كه بر پاي بشر بود زرافشان بگشود زهم يكسر و بگسست محمّد.28

امام علي(عليه السلام); امين و نماينده پيامبر(صلي الله عليه وآله) و وصي پس از او

از جمله افتخارات امام علي(عليه السلام) اين بود كه در صدر اسلام در بسياري از امور مهم از جمله تبليغ دين، جنگ، حل اختلافات قبيله اي، اخذ ماليات و قضاوت به ياري پيامبر مي شتافت و بلكه به نمايندگي از سوي آن حضرت، به بلاد گوناگون و ميان قبايل و طوايف اعزام مي شد.

 اين همكاري ها و جان نثاري ها در امور گوناگون از عهده كسي جز حضرت علي(عليه السلام) برنمي آمد و در واقع، پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)با كمبود ياران جان بر كفي همچون علي(عليه السلام) مواجه بود. بنابراين، بارها پس از تشكيل حكومتش در مدينه، به معضلات زيادي از سوي مردم و اقوام و ملل و كارشكني هاي مخالفان دچار شد تا جايي كه براي رفع اين تناقضات و عدم همكاري قاطبه مردم، آيه «اخوّت» نازل شد: (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ.)(حجرات: 10) بدين روي، پيامبر به دستور الهي، اقدام به «عقد اخوّت» بين مردمان و گسترش اين امر تا حد ايجاد يك فرهنگ در سطح جامعه كرد و از ميان آن همه صحابه و ياران و نزديكان، حضرت علي(عليه السلام) را به برادري خود برگزيد و عقد اخوّت را جاري كرد.

 در ماجراي «حلف الفضول»، بنابر نقل معتبر محمّدبن سعد هنگامي كه پيامبر در ميان اصحاب خود قرار گرفت، دست خود را بر شانه علي گذاشت و فرمود: «انتَ اخي ارثني وارثك.»29

 حضرت در امر خطير تبليغ، جان فشاني ها نمود و در عرصه هاي گوناگون، به جاي پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) وارد شد و به راستي، كسي در اين زمينه موفق تر و كوشاتر از حضرت علي(عليه السلام) براي پيامبر(صلي الله عليه وآله) نبود; چنان كه در سال دهم هجري، كه رسول خدا خالدبن وليد را براي تبليغ دين به يمن فرستاد، او نتوانست اين تكليف سنگين را به انجام برساند و شأن نمايندگي از ناحيه پيامبر(صلي الله عليه وآله) را حفظ كند و از اين رو، از ميانه راه برگشت ـ و يا مجبور به بازگشت شد ـ و در هر مسئوليتي كه پيامبر به او مي داد، طفره مي رفت و از توفيق انجام آن بازمي ماند و شانه خالي مي كرد. اما حضرت علي(عليه السلام) را براي اتمام حجّت بر مردم، به يمن فرستاد و نامه اي بدو داد تا براي مردم آنجا قرائت كند و او نيز با اشتياق و توان بالا، به اين كار تن داد و توانست اغلب مردم يمن را مسلمان كند و بازگردد.

 رسول خدا(صلي الله عليه وآله) قرائت سوره برائت بر كفّار را بلافاصله پس از نزول آن، به حضرت علي(عليه السلام) واگذار نمود و او را سوار بر ناقه خود كرد و عمامه خويش را بر سرش بست و او را عازم مكّه نمود و در حق وي دعا كرد. بايد اذعان داشت كه بي ترديد چنين اقدامي آن هم در دل كفّار و منافقان و مشركان و براي اولين بار، با آن خطاب هاي تند قرآني، كاري بس دشوار و مستلزم شجاعت و ايثار بود كه به حق، كسي جز حضرت علي(عليه السلام) را ياراي اين كار بزرگ نبود.

 علاوه بر اين، حضرت از جانب رسول اكرم(صلي الله عليه وآله) به ميان علما و صاحب اديان مثل حواريّون مسيحي مي رفت و به مسائل مطرح شده و تناقضات فكري آن ها پاسخ مي گفت و دين مبين و اكمل اسلام را با منطقي صحيح و عالمانه بر ايشان عرضه مي نمود. جمع كردن اقوام و عشيره پس از نزول آيه «انذار» و دعوت ابولهب و ابوجهل براي پذيرش دين مبين اسلام در اولين قدم نيز كاري بود بس بزرگ كه به ياري حضرت علي(عليه السلام)صورت پذيرفت.

 در اين زمينه، حضرت زخم هاي كاري نيز برمي داشت و از ناحيه برخي جهّال و كفّار به جاي پيامبر(صلي الله عليه وآله) سنگ هم مي خورد، اما از انجام مسئوليت و مأموريتش طفره نمي رفت و دم برنمي آورد و حتي نزد پيامبر آن ها را بر زبان هم جاري نمي ساخت و تا تحقق مسئوليت خود لحظه اي از پاي نمي نشست، و چه بسيار كه در راه تبليغ در كنار پيامبر(صلي الله عليه وآله)ياور جان بركف و جان نثار و سپر بلايش بود; چنان كه نقل شده است، در «شعب ابي طالب»، كه قبيله بني هاشم سه سال در محاصره مشركان قريش (مكّه) بودند، حضرت علي(عليه السلام) در حالي كه دشمن ديده بان گذاشته بود، مخفيانه خود را به پيامبر(صلي الله عليه وآله)مي رساند و براي پيامبر و مسلمانان آذوقه مي برد. آن وقت، 18 تا 20 سال بيشتر سن نداشت.30

 ابن ابي الحديد معتزلي به نقل از امالي محمدبن حبيب مي نويسد: ابوطالب بر جان پيامبر مي ترسيد; بسا شب هنگام كه نزد بستر او مي رفت و او را بلند مي كرد و علي را به جايش مي خواباند و در عين حال، علي(عليه السلام) را دل داري مي داد و بر اين كار تشويق مي كرد. علي بن ابي طالب خطاب به پدرش مي گفت: آيا مرا دل داري مي دهي؟ من دوست دارم ياري ام را نسبت به پيامبر(صلي الله عليه وآله) ببيني و بداني كه من پيوسته و در هر حال، برادر محمّدم. من احمد را، كه در كودكي و جواني از سوي خدا ستوده شده است، براي رضاي او ياري مي كنم.31

أتأمرني بالصبرِ في نصرِ احمد فواللّهِ ما قلتُ الذي قلتَ جازعاً

ولكنّني احببتُ اَن ترَ نُصرتي لِتعلمَ اَنّي لم ازل لكَ طائعاً

و سعيي لوجهِ للّهِ في نصرِ احمد نبي الهدي المحمودِ طفلا و يافعاً32

ترجمه: آيا مرا به صبر درباره پيامبر فرامي خواني. به خدا قسم كه گفتن من از سر بي تابي نبود! من همواره فرمانبردار توام، اما ياور پيامبر. من از كودكي يار پيامبر بودم و دوست دارم ياري ام را ببيني.

 پس از خلاصي مسلمانان از «شعب ابي طالب» (پس از سه سال محاصره اقتصادي) خديجه و ابوطالب در فاصله كمي از يكديگر رحلت كردند و حضرت علي(عليه السلام) تنهايي و غم خواري پيامبر را جبران مي نمود و به ياري ايشان مي شتافت. همان سال پيامبر(صلي الله عليه وآله)راهي طائف شد تا به ادامه رسالت خود، يعني تبليغ دين، بپردازد. حضرت علي(عليه السلام) نيز در كنار او بود. مردم طائف زير بار نرفتند و جسورانه عليه پيامبر(صلي الله عليه وآله)شوريدند و از هر طرف سنگ پرتاب مي كردند، اما حضرت علي(عليه السلام)خود را سپر پيامبر ساخت و سنگ ها را به جان خريد و طبق نقل، سر مباركش چند بار مجروح گشت.33

استجازة من النبي لحرب

هل يدفعُ الدرعُ الحصينُ منيةً يوماً اذا حضرت لوقتِ مماتِ

انّي لأَعلَمُ اَنّ كلَّ مُجمَع يوماً يؤولُ لفُرقة و شتاتِ

يا ايُّها الداعي النذير و مَن بِه كَشف الالهُ رواكد الظلماتِ

أطلقْ فديتكَ لابنِ عمِّكَ امره وَارْمِ لهداتكَ عنه بالجمراتِ

فالموتُ حقٌّ و المنيّة شربةٌ تأتي اليه فبادر الزكواتِ.34

ترجمه: اگر هنگام مرگ فرا رسد، آيا زره استوار مرگ را باز مي دارد؟ نيك مي دانم كه هر انجمني روزي به جدايي و پراكندگي انجامد. پس اي خواننده، بيم دهنده و آنكه خدا تاريكي ها را بر او گشوده! فدايت گردم! پسرعم خود را رها كن (از او دل بكن) و دشمنانت را از او به پرتاب سنگ بازدار! مرگ حق است و مردن هم جامي است كه وي روزي نوشد، پس او بايد به كاري شتافت كه جان را پاس دارد.

 علاوه بر اين، در موسم حج سال سيزده هجري، كه گروهي از مسلمانان مدينه به مكّه آمدند و گرد پيامبر جمع شدند، كفّار قريش از فرصت بهره جستند و سلاح به دست گرفتند و به اجتماع ايشان حمله بردند. در اين هنگام، حضرت حمزه و علي(عليهما السلام)دست به شمشير بردند و مهاجمان را وادار به گريز و فرار از محل ساختند.35

 ماجراي «ليلة المبيت»، به عنوان تهديد بزرگ شورشيان عليه پيامبر در تاريخ ثبت شده است. جوانان قبايل قريش قرار گذاشتند شبانه بر پيامبر حمله كنند و او را در بسترش به قتل برسانند. جبرئيل اين خبر را به پيامبر رساند و پيامبر(صلي الله عليه وآله)حضرت علي(عليه السلام)را جاي خود خوابانيد، حضرت علي(عليه السلام)پرسيد: آيا شما به سلامت خواهيد بود؟ پيامبر فرمود: آري، آن گاه حضرت علي(عليه السلام) لبخند رضايتي بر لب نشاند و در جايش خوابيد.36

 بدون ترديد، هيچ كس جز او توان چنين كاري نداشت كه در مقابل حمله قريش بر او، به گمان آنكه محمّد است، آنچنان استوار شجاع بايستد و به آن ها پاسخ بگويد و آن ها را از محل دور و حتي تهديد نمايد و با برخي از آن ها به دفاع از خود و استنكاف از دادن نشاني رسول خدا بپردازد. بنابر نقل روايات، در همان شب، جبرئيل و ميكائيل به اذن خدا فرود آمدند و به ياري حضرت علي(عليه السلام)شتافتند و سنگ ها از او دفع مي نمودند و او را بر اين جان نثاري تحسين مي كردند و مي گفتند: «به به از اين ايثارگري! اي پسر ابوطالب! چه كسي مانند توست؟ خداوند به وسيله تو بر فرشتگان هفت آسمان مباهات مي كند.»37 و همان لحظه اين آيه، كه به تصريح بيشتر علماي اهل سنّت و تمام علماي شيعي در خصوص امام علي(عليه السلام)است، نازل شد: (وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّهِ وَاللّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ)(بقره:207); و بعضي مردانند (حضرت علي(عليه السلام)) كه از جان خود در راه رضاي خدا مي گذرند و خداوند دوستدار چنين بندگاني است.

 در شعري حضرت مي فرمايد: شب را در حالي كه مراقب دشمنان بودم، در آنجا خفتم و نتوانستند مرا از تصميم خود بازدارند و با عزم جزم، آماده كشته شدن و گرفتاري بودم.38

 در خصوص انتقال «فواطم» در گير و دار پرماجراي پس از هجرت پر حادثه و پر درد حضرت از مكّه به مدينه هم بايد گفت: حقيقتاً كسي را جز حضرت علي(عليه السلام)ياراي انجام آن نبود; چنان كه رسول خدا(صلي الله عليه وآله) نامه اي به ابوواقد ليثي داد تا به حضرت علي(عليه السلام)در مكّه بدهد و او شبانه فواطم (فاطمه دختر پيامبر(صلي الله عليه وآله)، فاطمه مادر علي(عليه السلام)و فاطمه دختر زبير) را به مدينه برساند. حضرت علي(عليه السلام)نيز پس از دريافت پيام، چنين كرد و حقيقتاً از جان عزيز خود در اين راه گذشت. او براي به سلامت رساندن امانت هاي رسول خدا(صلي الله عليه وآله)به نزد حضرتش، اين راه طولاني را بدون استراحت و از بيراهه، آن هم شبانه (به همراه فواطم) پيمود و در طول مسير، با دشمنان از جمله اطرافيان ابوسفيان (بني اميّه)، كه در طول تاريخ هميشه مانع راه فرزندان پيامبر(صلي الله عليه وآله) بودند، روبه رو شد و با آن ها به مقابله برخاست و از فواطم دفاع كرد و آن ها را از خطرات اين دشمنان به سلامت عبور داد.39

 جان فشاني هاي علي(عليه السلام) در ميدان هاي نبرد

حضرت بارها نمايندگي از جانب پيامبر(صلي الله عليه وآله)را در امور جنگ «غزوه ها و سريّه ها» و فرماندهي نيروها را بر عهده گرفت و از سوي حضرت به ميان اعراب وقريش مي رفت و از بازماندگان شهدا و حتي خانواده هاي بي گناه دشمن، كه پدران و برادران خود را در جنگ از دست مي دادند، تفقّد و دل جويي مي نمود. جالب است كه اين بار مسئوليت را، بخصوص در جنگ هاي سختي مثل بدر و حنين و فتح مكّه و احد و خيبر، كسي جز حضرت علي(عليه السلام) توان به دوش كشيدن نداشت; چنان كه پيامبر براي اتمام حجت با مردم، بارها ديگران را به جاي حضرت علي(عليه السلام) به جنگ ها فرستادند اما آن ها توان انجام آن كارها را نداشتند. براي نمونه، وليدبن عتبه را ابتدا به فرمان دهي بدر فرستادند، اما او از پذيرش آن سرباز زد و از اين رو، امام علي(عليه السلام)را بدانجا فرستاد و شمشير خود را به دست او داد و زره خود را بر تنش پوشاند و پس از فتح، پرچم خود را به او سپرد و در حق او دعا كرد. آن حضرت پس از غزوه بدر در سال دوم هجري و شكست لشكر دشمن و مشركان مي فرمايد: من در خردي، بزرگان عرب را به خاك انداختم و سركردگان «ربيعه» و «مضر» را هلاك ساختم. شما مي دانيد كه مرا نزد رسول خدا چه مرتبتي است و خويشاوندانم با او چه نستبي دارند.40

 در جنگ احزاب، كه مشركان به مدينه حملهور شدند، رسول خدا(صلي الله عليه وآله) حضرت علي(عليه السلام) را فرستاد تا با آن ها به جنگ تن به تن درآيد. آن ها مرد جنگي قدرتمندي مثل عمروبن عبدود را به جنگ با حضرت علي(عليه السلام) فرستادند و اين علي(عليه السلام) بود كه توانست پس از رزم جانانه با عمرو، او را به خاك اندازد و در اين باره ابن شهرآشوب نقل مي كند: علي او را بر زمين زد و بر سينه اش نشست و پيامبر جريان خدو انداختن عمرو به چهره مبارك علي و مكث او در كشتن عمرو را كه ديد، گريست و بعد از او پرسيد: چرا ابتدا او را نكشتي؟ گفت: چون او خدو بر صورتم انداخت و بر مادرم دشنام داد، ترسيدم مقابله من با او از سر انتقام و رضايت نفسم باشد. به همين دليل، مكث نمودم.41 از اين رو، حضرت فرمود: «ضربةُ علي يومَ الخندقِ افضلُ مِن عبادةِ الثقلينِ.»42

 در سيره ابن هشام آمده است: در اين جنگ، مرتضي ـ كرم اللّه وجهه ـ علَم پيامبر در پيش كرد و با كفّار جنگ همي كرد تا از ايشان خلقي به قتل آورد و هر كس از كفّار كه با او به جنگ درآمدند، بكشت.»43 در اين باره، حضرت، خود در نامه ده نهج البلاغه و خطبه 33 اشاره كرده است. پيامبر نيز فرمود: «لَمبارزةُ علي افضلُ اعمالِ اُمّتي الي يومَ القيامةِ.»44

 مولانا در اين باره شعر زيبايي دارد:

از علي آموز اخلاص عمل شير حق را دان منزّه از دغل

در غزا بر پهلواني دست يافت زود شمشيري بر آورد و شتافت

او خدو انداخت بر روي علي افتخار هر نبي و هر ولي

او خدو انداخت بر رويي كه ماه سجده آرد بهر او در سجده گاه

در زمان شمشير انداخت آن علي كرد او اندر غزايش كاهلي

گشت حيران آن مبارز زين عمل وز نمودن عفو و رحمت بي محل

گفت بر من تيغ تيز افراشتي از چه افكندي مرا بگذاشتي؟

گفت من تيغ از پس حق مي كشم بنده حقم نه مملوك تنم

فعل من بر دين من باشد گوا شير حقم نيستم شير هوا.

 جنگ خيبر در سال هفتم هجري رخ داد، در حالي كه يهوديان در قلعه ماندند و مسلمانان بر آنان غالب شدند. پسران مهاجر و انصار همه در انتظار بودند كه رسول اكرم(صلي الله عليه وآله) آن ها را براي فتح خيبر اعزام كند و پرچم فتح را به دست ايشان بدهد، اما حضرت پرسيد: علي كجاست؟ گفتند: مريض است و چشم درد دارد و در جنگ حاضر نشده است. فرمود: او را بياوريد. حضرت علي(عليه السلام)را به اصرار حضرت آوردند و حضرت با آب دهان مباركش او را شفا بخشيد، سپس پرچم فتح را به دست او داد و او را به طرف قلعه هاي خيبر فرستاد و او هم توانست با كندن در خيبر، برخي از دشمنان را اسير و برخي را تار و مار سازد.45 اين امتياز بزرگ از آنِ حضرت علي(عليه السلام) و حق شايسته ايشان بود و كسي توان كسب آن را نداشت و از اين رو، همه ياران بر او غبطه مي خوردند و اين غبطه ها و احساس تقرّب حضرت علي(عليه السلام) نزد پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) به تدريج، به حسادت مهاجر و انصار در حق او مبدّل شدند.

كسي كه قلعه خيبر گشوده به دست به جنگ بدر ز اهريمنان كشيده دمار

كسي كه روي مگردانده هيچگه از رزم كسي كه در احد از دشمنان نكرد فرار

نبي فرستاد و نفرمود تا كه گرد آيند ركابدار نبي چون مهاجر و انصار

از آن فراز علي را بخواند در برِ خويش وصي كنار نبي آمد و گرفت قرار

فراز دست نبي شد علي كه تا بيند به دست قائد اسلام مظهري زشعار.46

 حسان بن ثابت در اين باره سروده است:

و كانَ علي ارمد العين يبتغي دواءً فلّما لم يحسّ مداوياً

شفاه رسولُ اللّه منه بتفلة فبوركَ مرقياً و بواك راقياً.47

 علاوه بر اين، پس از فتح مكّه و تسليم شدن قريش، كه با جان فشاني حضرت علي(عليه السلام) و به نمايندگي از جانب رسول خدا(صلي الله عليه وآله)تحقق يافت و او يك تنه به شكستن بت ها و پاك سازي خانه خدا از لوث وجود خدايان چوبين پرداخت، اين آيه در مدح او نازل شد: (لَا يَسْتَوِي مِنكُم مِنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ أُوْلَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنفَقُوا مِن بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلّاً وَعَدَاللَّهُ الْحُسْنَي وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ)(حديد: 10); آنان كه قبل از شما پيش از فتح مكّه، انفاق جان و جهاد در راه خدا كردند با شما مساوي نيستند، آن ها مقامشان عظيم تر از كساني است كه بعد از فتح، انفاق و جهاد كردند و خدا به همه و عده نيكوترين پاداش داده و خدا به هر چه كنيد آگاه است.

 در خصوص دامادي رسول خدا(صلي الله عليه وآله) كه شهره عام و خاص است، اين حجت حق بر همگان آشكار است كه حضرت علي(عليه السلام)داماد پيامبراكرم(صلي الله عليه وآله)است و بر هر دوست و دشمني پديدار كه او نهايت تقرّب و محبوبيت را نزد پيامبر و خانواده او دارد و اين امر به اذن الهي صورت گرفت و كسي را ياراي انكار خورشيد نيست.

 نسائي مي نويسد: ابوبكر و عمر فاطمه را از رسول خدا(صلي الله عليه وآله)خواستگاري كردند، اما پيامبر فرمود: فاطمه صغير است و حضرت زهرا(عليها السلام)نيز روي برگرداند، اما وقتي حضرت علي(عليه السلام)به خواستگاري رفت، پيامبر وي را به ازدواجش درآورد.48رسول خدا پس از ازدواج اين زوج آسماني به خانه حضرت فاطمه(عليها السلام)آمد و فرمود: دخترم، به خدا سوگند! نمي خواستم تو را به ازدواج كسي جز بهترين فرد از خويشانم درآورم. سپس برخاست و رفت.49

نتيجه

با توجه به آنچه ذكر شد و بيان ابعاد تقرّب امام علي(عليه السلام) به پيامبر(صلي الله عليه وآله) و جان نثاري هاي ايشان در راه پيامبر، آيا كسي جز او شايسته و درخور خلافت بر حق رسول خدا هست؟ و آيا هيچ عقل و تدبيري و يا نقل صحيحي مي پذيرد كه علي رغم ماجراي صريح غدير و بيعت علني مردم با حضرت علي(عليه السلام)در آنجا و نزول آيات قرآن و پيغام و بشارت وحي، احدي جز او مي تواند قدم جاي پاي پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) بگذارد و اين رسالت گران بها را تداوم بخشد؟

تافته از دوش نبي آفتاب خيره در او چشم دل شيخ و شاب

از لب احمد پي اكمال دين ها بشنو زمزمه راستين!

اينكه مرا زينت دوش آمده است جان ز ولايش به خروش آمده است

بعد من او راهبر و رهنماست سرور مردان خدا مرتضاست

حافظ آيين محمّد بُوَد جلوه اي از پرتو سرمد بود

ياور من بنده خاص خداست معرفت آموز دل اولياست

تابش خورشيد زنام علي است سكّه توحيد به نام علي است.

پي‌نوشت‌ها

1ـ مناقب خوارزمي، ص 2 / علي بن عيسي، كشف الغمه، ج 1، ص 112.

2ـ به نقل از: محب الدين طبري، ذخائرالعقبي، ص 111.

3ـ شيخ مفيد، الارشاد، ص 11.

4ـ به نقل از: محمّدبن جرير طبري، تاريخ طبري (تاريخ الرسل و الملوك)، ج 3، ص 1173.

5ـ ابن عبدالبرّ القرطبي، الاستيعاب في معرفة الاصحاب، ج 3، ص 28.

6ـ رضا معصومي، در خلوت علي، انتشارات حافظ نوين، به نقل از: ابن يمين فريومدي.

7ـ نهج البلاغه، ترجمه علي اصغر فقيهي، خطبه قاصعه، تهران، مشرقين، 1383، ص 139.

8ـ همان، ص 192.

9ـ نهج البلاغه، خطبه 31.

10ـ نهج البلاغه، خطبه 71.

11ـ رضا معصومي، پيشين، ص 79، به نقل از: مولانا جلال الدين مولوي.

12ـ نهج البلاغه، خطبه قاصعه، ص 220.

13ـ محب الدين طبري، پيشين، ص 60 / علي بن عيسي، پيشين، ج 1، ص 79 / نهج البلاغه، خطبه قاصعه 192.

14ـ نهج البلاغه، خطبه قاصعه، 192.

15ـ محمّدباقر مجلسي، بحارالانوار، ج 39، ص 212.

16ـ مرتضي مطهري، حكمت ها و اندرزها، تهران، صدرا، ص 139.

17ـ قطب الدين نيشابوري، ديوان شعر امام علي(عليه السلام)، ش 151، ص 232.

18ـ نهج البلاغه، نامه 45.

19ـ علي بن عيسي، پيشين، ج 1، ص 99 / مناقب خوارزمي، ص 28.

20ـ احمدبن حنبل، مسند، ج 1، ص 19.

21ـ مولانا جلال الدين محمّد مولوي.

22ـ محب الدين طبري، پيشين، ص 82.

23ـ احمدبن حنبل، پيشين، ج 1، ص 16.

24ـ «صاحب سرّي علي بن ابي طالب» به نقل از: ينابيع الموده، ناب 56 و 187.

25ـ حسكاني، شواهدالتنزيل، ج 1، ص 234 و ج 2، ص 244.

26ـ كليات ديوان علي در شعر شاعران (بيعت با خورشيد)، چ يازدهم، تهران، زرّين، 1373، ص 98، به نقل از: كسائي مروزي.

27ـ محب الدين طبري، پيشين، ص 131 / محمّدبن جرير طبري، پيشين، ج 3، ص 1172.

28ـ محمدعلي صفري (زرافشان)، بيعت با خورشيد، ص 63.

29ـ ابن هشام، سيرة النبي، ج 2، ص 126 / ابن سعد، طبقات، ج 2، ص 65.

30ـ ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 13، ص 256.

31ـ همان، ج 14، ص 64.

32ـ به نقل از: قطب الدين ابوالحسين بيهقي نيشابوري، مجموعه اشعار منسوب به امام علي(عليه السلام)، شعر شماره 275، ص 360.

33ـ به نقل از: ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 127.

34ـ به نقل از: قطب الدين ابوالحسين بيهقي نيشابوري، پيشين، ترجمه ابوالقاسم امامي، تهران، اسوه، 1379، ص 172.

35ـ محمّدباقر مجلسي، بحارالانوار، ج 9، ص 48.

36ـ ر.ك: تفسير كشف الاسرار، ج 1، ص 554.

37ـ يعقوبي، تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 22.

38ـ تذكرة الخواص، ص 41 به نقل از: ابن عبّاس.

39ـ ابن هشام، سيرة النبي، ج 2، ص 124.

40ـ نهج البلاغه، خطبه قاصعه.

41ـ ابن شهرآشوب، پيشين، ج 1، ص 2.

42ـ علي بن عيسي، پيشين، ج 1، ص 150 / محمّدباقر مجلسي، پيشين، ج 41، ص 91.

43ـ ابن هشام، پيشين، ج 2، ص 662.

44ـ عبدالمجيد آيتي، تاريخ پيامبر و اسلام، ص 295.

45ـ ابن هشام، پيشين، ج 2، ص 364.

46ـ كليات ديوان علي در شعر شاعران، ص 126.

47ـ محمدبن جرير طبري، پيشين، ج 3، ص 546 / شيخ مفيد، ارشاد، ص 114.

48ـ به نقل از: خصائص اميرالمؤمنين، ح 120، ص 114.

49ـ همان، ح 136، ص 116.